

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
دی ماه ۱۴۰۲

درباره‌ی سیمون بولیوار

کارل مارکس



ترجمه‌ی علی رها



آیداداشت مترجم: متن پیش رو مقاله‌ی جامعی است که مارکس در سال ۱۸۵۸ برای «دانش‌نامه‌ی جدید آمریکا» نگاشت که یک فرهنگ‌نامه‌ی عمومی و محبوب بود. چارلز دینا، ویراستار «نیویورک دیلی تریبون» که مارکس حدود یک دهه برای آن مقاله می‌نوشت، به‌همراه چند نفر دیگر، یکی از مؤسسان این دانش‌نامه بود. او در آوریل سال ۱۸۵۷ از مارکس درخواست کرد که برای این مجموعه‌ی جدید مطلب بفرستد. مارکس با همکاری انگلس، مطالب متعددی برای دانش‌نامه ارسال کرد که بین سال‌های ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۳ در ۶ مجلد منتشر، و بین سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۸۶۹ بازنشر شدند.

سیمون بولیوار رجل سیاسی نامدار و محبوبی در سراسر آمریکای لاتین است. اسطوره‌ی نقش تعیین‌کننده‌ی او در جنگ استقلال آمریکای جنوبی از سلطه‌ی استعماری اسپانیا، زبانزد خاص و عام است. هوگو چاوز (۲۰۱۳-۱۹۵۴)، رهبر «حزب متحد سوسیالیستی ونزوئلا»، پیروزی انتخاباتی خود در سال ۱۹۹۸ و اصلاحات سیاسی خود را به «انقلابی بولیواری» تشبیه می‌ساخت که ملهم از آرای سیمون بولیوار است. مقاله‌ی مشروح مارکس که فرایند استقلال ونزوئلا و کشورهای مجاور از زیر یوغ استعمار اسپانیا را موشکافانه بررسی می‌کند، عطر و بوی امروزی دارد. زبان مارکس به‌خودی‌خود گویاست. کافی‌ست اشاره شود که مارکس در حین حمایت از استقلال آمریکای جنوبی، هیچ‌گاه از برخورد انتقادی به فعل و انفعالات درونی جنبش آزادی‌بخش و انتقاد از عمل‌کرد و بینش رهبران آن، به‌ویژه بولیوار خودداری نمی‌کند.^۱

سیمون بولیوار پونته، «رهایی‌بخش» کلمبیا، متولد کاراکاس، در ژوئیه‌ی ۱۷۸۳، در ۱۷ دسامبر ۱۸۳۰ در سن پدرو در حوالی سانتا مارتا درگذشت. او یکی از پسران *خانواده‌ی مانوتاناس* بود که در زمان سلطه‌ی اسپانیا اشرافیت کریول^۱ در ونزوئلا را تشکیل می‌دادند. طبق رسوم آمریکایی‌های ثروتمند آن زمان، او را در سن ۱۴ سالگی به اروپا فرستادند. او از اسپانیا به فرانسه رفت و چندسالی در پاریس اقامت داشت. او در سال ۱۸۰۲ در مادرید ازدواج کرد و به ونزوئلا بازگشت. همسر او در آن‌جا ناگهان

^۱ Creole کریول آمیزه‌ی نژادهای اروپایی با سیاهان کاراییب. (م.)

بر اثر تب زرد درگذشت. او سپس برای دومین بار به اروپا سفر کرد و در مراسم تاج‌گذاری ناپلئون در مقام امپراتور در سال ۱۸۰۴ حضور داشت، و نیز در سال ۱۸۰۵، در زمان تصدی تاج آهنین لومباردی توسط او شرکت داشت. او در سال ۱۸۰۹ به کشورش بازگشت، و علی‌رغم پافشاری پسرعمویش، ژوزف فیلیکس ریباس، از شرکت در انقلاب کاراکاس که در ۱۹ آوریل ۱۸۱۰ رخ داد، امتناع ورزید. او پس از آن واقعه برای خرید اسلحه و تقاضای حمایت از دولت بریتانیا، پذیرای مأموریتی در لندن شد. ظاهراً توسط مارکیز (نجیب‌زاده‌ی) ولزلی و سپس وزیر امور خارجه با استقبال خوبی روبرو شد. اما به‌جز مجوز صدور اسلحه با پرداخت پول نقد و مالیات گمرکی سنگین، چیز دیگری دستگیرش نشد. در بازگشت از لندن، او بار دیگر تا سپتامبر ۱۸۱۱، به خلوت زندگی خصوصی روآورد. ژنرال میراندا که در آن زمان فرماندهی کل نیروهای شورشی زمینی و دریایی بود او را مجاب کرد که در سمت سرهنگ دومی، فرماندهی پورتو کابلو، قوی‌ترین قلعه‌ی نظامی ونزوئلا را بپذیرد.

اسیران جنگی اسپانیا که میراندا دایماً برای حبس به قلعه‌ی پورتو کابلو می‌فرستاد، در یک پیروزی غافلگیرکننده، بر نگهبانان چیره شده و قلعه را تصرف کردند. با این‌که آنها مسلح نبودند و بولیوار پادگان‌ها و سلاح‌های بسیاری داشت، او صبح روز بعد بدون اعلام قبلی به سربازانش، با ۸ نفر از افسران، وارد لاگویرا شد و به منزل‌گاه خود در سن ماتئو پناه برد. پس از خبردار شدن از فرار فرمانده، پادگان عقب‌نشینی کرد که بلافاصله زیر نظر مونتاورده به تصرف اسپانیا درآمد. این واقعه کفه‌ی ترازو را به نفع اسپانیا تغییر داد و به فرمان مجلس، میراندا را وادار کرد تا در ۲۶ ژوئیه ۱۸۱۲ معاهده‌ی ویتوریا را امضا کند که بر اساس آن ونزوئلا مجدداً به کنترل اسپانیا درآمد. میراندا به قصد سوارشدن به یک کشتی انگلیسی، در ۳۰ ژوئیه وارد لاگویرا شد. پس از ملاقات با فرماندهی محل، سرهنگ مانوئل ماریا کاساس، او با افراد متعددی از جمله دون میگل پنیلا، با سیمون بولیوار دیدار کرد. آنها او را قانع کردند که دست‌کم برای یک شب هم که شده در خانه‌ی کاساس بماند. ساعت ۲ بامداد، وقتی میراندا در خوابی عمیق بود، کاساس، پنیلا و بولیوار با ۴ سرباز وارد اتاق شده، شمشیر و تفنگ او را تصرف کردند. سپس او را بیدار کرده و به تندی به او اعلام کردند که بلند شو و لباس بپوش. به او

دستبند زده و به مونتاورده تحویل دادند که او نیز وی را به کادیز منتقل کرد؛ محلی که او پس از چندین سال اسارت در غل‌وزنجیر، در آن‌جا درگذشت.

«با تحویل دادن میراندا، به‌عنوان پاداشی برای خدمت به پادشاه اسپانیا باید از درخواست سرهنگ بولیوار اطاعت شود.»

از این‌رو، به او اجازه داده شد که به‌همراه پسرعمویش ریاس به کوراکوا سفر کند و پس از ۶ هفته اقامت در آنجا به جمهوری کوچک کارتاگانا برود. پیش از ورود آن‌دو، تعداد کثیری از سربازانی که زیر نظر میراندا خدمت می‌کردند، به کارتاگانا گریختند. ریاس به آنها پیشنهاد کرد که علیه اسپانیایی‌ها به ونزوئلا لشکرکشی کنند، و بولیوار را به‌عنوان فرماندهی کل بپذیرند. آنها بخش اول پیشنهاد را با جان‌ودل پذیرفتند اما ابتدا از پذیرش بخش دوم سر باز زدند، ولی نهایتاً قبول کردند، به‌شرطی که ریاس نفر دوم فرماندهی باشد. مانوئل رودریگز توریهوس، رئیس‌جمهوری کارتاگانا نیز به ۸۰۰ سربازی که زیر فرماندهی بولیوار ثبت‌نام کرده بودند، ۵۰۰ نفر دیگر هم تحت فرماندهی پسرعمویش مانوئل کاستیو، اضافه کرد. لشکرکشی در اوایل ژانویه ۱۸۱۳ آغاز شد. بین بولیوار و ماستیو بر سر نقش فرماندهی اختلافاتی درگرفت که باعث شد کاستیو ناگهان با نفرات خود جدا شود. بولیوار متعاقباً پیشنهاد کرد که از کاستیو پیروی کنند و به کارتاگانا بازگردند، اما ریاس بالاخره او را متقاعد کرد که حداقل تا بودگا، که در آن زمان محل مجلس گرانادای جدید بود، به مسیر خود ادامه دهند. آنها پس از ورود به بودگا از هر نظر با استقبال خوبی روبرو شدند. مجلس، به هردوی آنها رتبه‌ی ژنرالی عطا کرد. آنها پس از تقسیم ارتش کوچک خود به ۲ ستون، از مسیرهای متفاوت راهی کاراکاس شدند. توان مقاومت اسپانیایی‌ها شکسته شد، چون سه‌چهارم ارتش از بومیان تشکیل شده بود که در هر برخوردی با صفوف مخالف فرار می‌کردند، و نیز به‌خاطر بزدی ژنرال‌هایی همچون تیسکار، کاجیگال و فیپرو، که سر بزنگاه سربازان خود را قاتل می‌گذاشتند. از قضا جوانی نادان به نام سن لاگو مارینو درست هنگامی که بولیوار در حال پیش‌روی در ایالت‌های غربی بود، نقشه کشیده بود که اسپانیایی‌ها را از ایالت‌های کورانانا و بارسلونا بیرون کند. تنها مقاومت جدی اسپانیایی‌ها علیه ستون ریاس بود؛ کسی که ژنرال مونتاورده را در لوستاگاناس قلع‌و‌قمع کرد، و او را مجبور ساخت تا خود و باقیمانده‌ی سربازانش را در پوئرتو کابو محصور کند.

فرماندار کاراکاس، ژنرال فیرو با شنیدن پیش روی بولیوار نمایندگانی برای طرح تسلیم فرستاد که در ویتوریا منعقد شد. اما فیرو که سراسیمه شده بود و انتظار بازگشت نمایندگان خود را نداشت، شبانه به‌طور مخفی گریخت و بیش از ۱،۵۰۰ اسپانیایی را در اختیار دشمن گذاشت. اکنون بولیوار به یک پیروزی عمومی مفتخر شده بود. بولیوار پیروزمندانه سوار کالسکه‌ای شد که توسط ۱۲ دختر جوان کشیده می‌شد که همگی از بین خانواده‌های تراز اول کاراکاس انتخاب شده بودند. او را با لباسی سفید که با رنگ‌های ملی تزیین شده بود، با سر برهنه و واونیفورم کامل، و با باتون کوچکی در دست، پس از نیم‌ساعت از ورودی شهر به محل اقامتش بردند. پس از اعلام خود به‌عنوان «دیکتاتور و آزادی‌بخش ایالت‌های غربی ونزوئلا» - مارینو مقام «دیکتاتور ایالت‌های شرقی» را عهده‌دار بود - او «نظم آزادکننده» را ایجاد کرد. او سپاهی منتخب به سرکردگی محافظ شخصی‌اش تشکیل داد و خود را در نمایشگاهی درباری محاصره کرد. اما همانند اکثر هم‌میهنان خود، او از جدوجهدی طولانی بی‌زار بود، و دیکتاتوری‌اش خیلی زود به یک هرج‌ومرج نظامی تبدیل شد، و مهم‌ترین امور را به سوگلی‌ها واگذار کرد. آنها دارایی‌های کشورهای شور را به‌باد دادند، و سپس برای مستردکردن آنها به نفرت‌انگیزترین روش‌ها متوسل شدند. بدین‌سان، شوروشوق مردمی به نارضایتی تبدیل شد، و نیروهای پراکنده‌ی دشمن اجازه‌ی بازسازی پیدا کردند. درحالی‌که در اوایل اوت ۱۸۱۳، مونتاورده در قلعه‌ای در پوئرتو کابایو محصور بود، و ارتش اسپانیا به تصرف حاشیه‌ی باریکی از سرزمین در شمال غربی ونزوئلا محدود شده بود، ۴ ماه بعد، در ماه دسامبر، شوکت‌رهایبی‌بخش او از بین رفته بود، و ظهور ناگهانی اسپانیایی‌های پیروزمند زیر فرماندهی بوس در حول‌وحوش شهر، خود کاراکاس را تهدید می‌کرد. بولیوار برای تقویت قدرت متزلزل خود، در اول ژانویه ۱۸۱۴ ستادی از پرنفوذترین ساکنان کاراکاس گردآوری کرد، و اعلام نمود که از این پس به تقبل بار سنگین دیکتاتوری تمایلی ندارد. اما از سوی دیگر، هورتادو مندوزا در یک سخنرانی طولانی استدلال کرد،

«ضروری است تا زمان همایش مجلس گرانادای جدید، قدرت عالیه در دست ژنرال

بولیوار باقی بماند، تا ونزوئلا زیر نظر یک دولت واحد متحد شود.»

این طرح پذیرفته شد، و دیکتاتوری با نوعی اعتبار قانونی آراسته شد. جنگ با اسپانیایی‌ها برای مدتی در یک سری عملیات کوچک جریان داشت بدون این‌که برای هیچ‌یک از طرفین امتیاز تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. بوس در ژوئن ۱۸۱۴ به‌همراه نیروهای متحد خود از کالابزو به‌سوی لاپوئرتا حرکت کرد، یعنی در جایی که محل تلاقی دو دیکتاتور، بولیوار و مارینو، بود. او در آنجا با آنها مقابله کرد و فرمان یک حمله‌ی فوری داد. پس از قدری مقاومت، بولیوار به کاراکاس گریخت، در حالی که مارینو به‌سوی کومانان رفت و ناپدید شد. بوس، پورتو کابو و والنسیا را تسخیر کرد. او سپس با دو ستون (یکی تحت فرماندهی سرهنگ گونزالس) از مسیرهای مختلف راهی کاراکاس شد. ریباس به‌عبث کوشید تا مانع از پیش‌روی گونزالس شود. پس از تسلیم شدن کاراکاس به گونزالس در ۱۷ ژوئیه‌ی ۱۸۱۴، بولیوار لاگوایرا را تخلیه کرد و فرمان داد تا با شناورهایی که در بندر آن شهر پهلو گرفته بودند به‌سوی کونتانا حرکت کنند و به‌همراه بازماندگان قوایش به بارسلونا عقب‌نشینی کنند. پس از شکستی که بوس در ۸ اوت ۱۸۱۴ در آرگویتا به شورشیان وارد کرد، بولیوار در همان شب مخفیانه سربازانش را ترک کرد تا از جاده‌های فرعی با عجله به کومانان برود؛ جایی که علی‌رغم اعتراض‌های خشمگین ریباس، بلافاصله به‌همراه مارینو و تعدادی از افسران دیگر سوار کشتی بیانچی شد. چنانچه ریباس، پائز و سایر ژنرال‌ها از فرار دیکتاتورها پیروی کرده بودند، همه‌چیز از دست رفته بود. سرهنگ آریسمندی به محض ورود آنها به هوان گریگو در جزیره‌ی مارگاریتا به آنها به‌عنوان فراریان جبهه برخورد کرد و دستور داد آنجا را ترک کنند. آنها با کشتی به‌سوی کاروپانو حرکت کردند که در آنجا نیز توسط سرهنگ برمودز با برخورد مشابهی روبرو شدند، و به‌سوی کارتاگانا حرکت کردند. در آنجا برای تسکین فرارشان خاطراتی توجیه‌کننده با الفاضی پرطمطراق منتشر کردند.

بولیوار پس از پیوستن به توطئه‌ای برای سرنگونی دولت کارتاگانا، مجبور شد آن جمهوری کوچک را ترک کند، و به‌سوی تونگا حرکت کند که مجلس جمهوری فدرال گراندای جدید در آنجا واقع بود. در آن زمان ایالت کوندینامارکا در رأس ایالت‌های مستقلی بود که از پذیرش پیمان فدرال گراندای خودداری کرده بودند، در حالی که کویتو، پاستو، سانتا مارتا و سایر ایالت‌ها کماکان زیر نفوذ قدرت اسپانیا باقی مانده بودند. بولیوار در ۲۲ نوامبر ۱۸۱۴ وارد تونگا شد. تونگا که توسط فرماندهی کل مجلس

نیروهای فدرال تشکیل شده بود، مسئولیتی دوگانه داشت: مجبور کردن رئیس ایالت کوندینامارکا به پذیرش اقتدار مجلس، و آنگاه پیش‌روی به‌سوی سانتا مارتا که تنها پادگان ساحلی مستحکم باقیمانده برای اسپانیایی‌ها در گرانا‌دای جدید بود. تصرف این نقطه به‌راحتی انجام یافت، چراکه بوگوتا، مرکز ایالت متمرّد، یک شهر بی‌دفاع بود. با این‌که شهر تسلیم شده بود، بولیوار اجازه داد تا در ظرف ۴۸ ساعت توسط سربازانش تاراج شود. در سانتا مارتا، ژنرال اسپانیایی مونتالو با دردست داشتن پادگان ضعیفی که کم‌تر از ۲۰۰ سرباز داشت، و استحکاماتی در یک وضع دفاعی اسف‌بار، پیشاپیش با یک کشتی فرانسوی صحبت کرده بود تا فرار خود را تضمین کند، آن‌هم درحالی‌که اهالی شهر به بولیوار پیام داده بودند که با ظاهر شدن او دروازه‌ها را گشوده و پادگان را منهدم خواهند کرد. اما برخلاف دستور مجلس علیه اسپانیایی‌های سانتا مارتا، او کینه‌ورزی خود را متوجه کاستیو فرماندهی کارتاگانا کرد، و نیروهایش را علیه آن شهر هدایت کرد که بخشی تفکیک‌ناپذیر از جمهوری فدرال بود. پس از آن‌که عقب رانده شد، در تپه‌ی بزرگ لاپایا اتراق کرد که در تیررس کارتاگانا بود، و یک توپ واحد را سکوی پرتاب به‌سوی محلی کرد که توپخانه‌ای با ۸۰ تیرانداز داشت. او سپس اعمال فشار به شهر را به محاصره تبدیل کرد که تا اوایل ماه مه ادامه یافت، اما هیچ دستاورد دیگری نداشت جز آنکه ارتش او به‌خاطر فرار یا بیماری از ۲۴۰۰ نفر حدوداً به ۷۰۰ نفر کاهش یافت. در همین حین، در ۲۵ مارس ۱۸۱۵ یک لشکر بزرگ اسپانیایی به فرماندهی ژنرال موریو از کادیز به جزیره‌ی مارگاریتا وارد شد، و توانست نیروهای تقویتی قدرتمندی را به سانتا ماریا اضافه کند، و کمی بعد خودِ کارتاگانا را تصرف کند. اما پیش از آن، در ۱۰ مه ۱۸۱۵ بولیوار حدوداً با ۱۲ افسر خود و یک تیپ مسلح انگلیسی عازم جامائیکا شده بود. پس از ورود به پناهگاه، بار دیگر بیانیه‌ای صادر کرد تا خود را قربانی یک دشمن یا جناح مخفی نشان دهد، و از فرار خود در برابر پیش‌روی اسپانیایی‌ها دفاع کرده و آن را به‌عنوان استعفا از فرماندهی به‌خاطر احترام به صلح عمومی وانمود کند.

در طول اقامت ۸ ماهه‌ی خود در کینگستون، ژنرال‌هایی که او در ونزوئلا گذاشته بود و ژنرال آریسمندی در جزیره‌ی مارگاریتا، محکم در برابر ارتش اسپانیا ایستادگی

کردند. اما وقتی که ریباس، کسی که بولیوار شهرت خود را از او کسب کرده بود، پس از تسخیر ماتورین توسط اسپانیایی‌ها به ضرب گلوله کشته شد، به‌جای او مرد دیگری در صحنه ظاهر شد که حتی از توانایی‌هایی بیشتری برخوردار بود. اما چون او خارجی بود، قادر نبود در انقلاب آمریکای جنوبی نقش مستقلاً ایفا کند، و دست آخر تصمیم گرفت تا در معیت بولیوار عمل کند. نام این شخص لویی بریون بود. برای کمک‌رسانی به انقلابیون، او با یک ناو مجهز به ۲۴ توپ که به‌طور عمده با هزینه‌ی شخصی خودش تهیه کرده بود، و با ۱۴ هزار سلاح و یک انبار نظامی عظیم، از لندن عازم کارتاگانا شد. اما چون برای مفید بودن خیلی دیر رسیده بود، مجدداً عازم کیس در هائیتی شد؛ جایی که پس از تسلیم شدن کارتاگانا بسیاری از میهن‌پرستان مهاجر در حال بازسازی بودند. در همین حال، بولیوار نیز از کینگستون به پورت او پرنس رفته بود. در آن‌جا پتیون رئیس‌جمهور هائیتی به‌خاطر وعده‌ای که بولیوار برای آزادی بردگان داده بود، برای لشکرکشی به ونزوئلا علیه اسپانیایی‌ها، مهمات زیادی به او داد. او در کیس بریون و سایر مهاجران را ملاقات کرد، و در یک نشست عمومی خود را به‌عنوان رئیس سپاه جدید پیشنهاد کرد، به‌شرطی که تا زمان اجماع یک مجلس عمومی، قدرت نظامی و مدنی را در دست خود بگیرد. اکثریت شرایط او را پذیرفتند. در ۱۶ آوریل ۱۸۱۶، لشکری که او در رأس آن بود، به‌همراه بریون در سمت دریاسالارش، به‌راه افتاد. او در مارگاریتا موفق شد آریسمندی، فرماندهی جزیره را با خود هم‌دست کند، کسی که اسپانیایی‌ها را در نقطه‌ای دورافتاده در پامپاتار محصور کرده بود. بر اساس وعده‌ی رسمی بولیوار که به محض کسب حاکمیت یک مجلس ملی در ونزوئلا تشکیل خواهد داد، آریسمندی در کلیسای لایولا دل نورت به یک ستاد فرماندهی فراخواند و در ملاءعام بولیوار را فرماندهی کل جمهوری‌های ونزوئلا و گرانادای جدید اعلام کرد. بولیوار در ۳۱ مه ۱۸۱۶ به کاروپانو وارد شد اما جرأت نکرد مانع از جدایی مارینو و پیار شود که خواهان جنگی علیه کومانان تحت نظارت خود بودند. از آنجا که به‌خاطر این جدایی تضعیف شده بود، بولیوار به توصیه‌ی بریون به‌سوی اوکوماره حرکت کرد و با ۱۳ شناور که فقط ۷ فروند آن مسلح بودند، در ۳ ژوئیه‌ی ۱۸۱۶ به آنجا رسید. ارتش او که شامل ۶۵۰ نفر بود با پیوستن سپاهان که آزادی آن‌ها را اعلام کرده بود، حدوداً به ۸۰۰ نفر افزایش یافت. او در اوکوماره یک‌بار دیگر اعلامیه‌ای صادر کرد و وعده داد که

«ظالمان را منهدم کرده» و «مردم را فرا می‌خواند تا نمایندگان خود را در مجلس انتخاب کنند.»

بولیوار در پیشروی در مسیر والنسیا، در نزدیکی اوکوماره، با مورالس ژنرال اسپانیایی مواجه شد که در رأس حدود ۲۰۰ سرباز و ۱۰۰ شبه‌نظامی بود. درگیری با مورالس باعث پراکنده شدن گارد پیشاهنگ شود، و بنا به گزارش یک شاهد عینی، او «حضور ذهنی خود را به‌کل از دست داد، لام‌تاکام حرف نزد، اسب خود را به‌سرعت برگرداند، و با شتاب به‌سوی اوکوماره گریخت. پس از عبور از دهکده به خلیج مجاور وارد شد، از اسب به پایین پرید، سوار قایق شد و عازم *دیانا* گشت. او به سواران گردان خود فرمان داد تا به‌دنبال او به جزیره‌ی کوچک بوئن آیره بروند. او تمام همراهانش را بدون هیچ کمکی رها کرد.»

با نگوئش و توییخ بریون، او بار دیگر به سایر فرماندهان در ساحل کوماننا پیوست. اما وقتی با استقبال ناخوشایند پیار روبرو شد که او را به‌عنوان یک فراری بزدل به محاکمه در یک دادگاه نظامی تهدید کرد، بولیوار به‌سرعت به‌سوی کیس بازگشت. پس از ماه‌ها تلاش، بریون سرانجام موفق شد که اکثر رؤسای ونزوئلا را متقاعد کند که دست‌کم به‌خاطر نیاز به ایجاد یک مرکزیت صوری، بولیوار را به‌عنوان فرماندهی کل بازگردانند، به‌شرطی که یک مجلس تشکیل دهد و از دخالت در اداره‌ی امور مدنی خودداری کند. او در ۳۱ دسامبر ۱۸۱۶ با سلاح‌ها، مهمات جنگی و آذوقه‌های فراهم‌شده توسط پتیون، وارد بارسلونا شد. در ۲ ژانویه ۱۸۱۷، آریسمندی به او ملحق شد. در چهارم ژانویه حکومت نظامی و اتحاد کلیه‌ی نیروها حول شخصی واحد که خود او باشد را اعلام کرد. اما ۵ روز بعد، هنگامی که توسط شبیخون اسپانیایی‌ها از پا درآمد، دیکتاتور به بارسلونا گریخت. نفراتش در آنجا گردهم آمدند. بریون هم برایش اسلحه و نیروهای کمکی ارسال کرد، به‌طوری که خیلی زود یک سپاه ۱،۱۰۰ نفری تشکیل داد. اسپانیایی‌ها در ۵ آوریل بارسلونا را تسخیر کردند. نیروهای میهنی به سمت یک ساختمان خیریه عقب‌نشینی کردند، و به دستور بولیوار در آن ساختمان دورافتاده از بارسلونا، سنگربندی کردند. اما آن‌جا برای پناه‌دادن به پادگانی متشکل از ۱۰۰۰ سرباز و پیش‌گیری از یک حمله‌ی جدی، محل مناسبی نبود. او در ۵ آوریل شبانه آن قرارگاه

را ترک کرد و با واگذار کردن فرماندهی به سرهنگ فریتس، عنوان کرد که به دنبال جمع‌آوری نفرات بیشتر است و به‌زودی بازمی‌گردد. فریتس با اعتماد به چنین وعده‌ای از پیشنهاد تسلیم‌شدن خودداری کرد و پس از یورش اسپانیایی‌ها به‌همراه کل پادگان سلاخی شد.

پیار که مردی رنگین‌پوست از اهالی کوراکوا بود، به فکر فتح ایالت‌های گویانا بود و آن را اجرایی کرد. دریاسالار بریون با قایق‌های نظامی از آن طرح حمایت کرد. پس از آن که اسپانیایی‌ها کل آن ایالت‌ها را تخلیه کردند، پیار، بریون، زیبا، مارینو، آریسمندی و دیگران در ۲۰ ژوئیه در آنگوستورا یک مجلس ایالتی تشکیل دادند، و بولیوار را در رأس یک قوه‌ی مجریه‌ی سه‌نفره مستقر کردند. بریون، یکی از آن سه‌نفر، از پیار متنفر بود و عمیقاً به بولیوار دل‌بسته بود. او ثروت خصوصی کلان خود را صرف پیروزی او کرده بود، و با این که بولیوار غایب بود، نقشه کشید تا او را به عضویت آن قوه‌ی مجریه منصوب شود. بولیوار پس از اطلاع پناهگاه خود در آنگوستورا ترک کرد. او که به‌خاطر بریون دل‌وجرأتی پیدا کرده بود، مجلس و قوه‌ی مجریه را منحل کرد تا یک «شورای عالی ملی» را جایگزین آن کند. خود را در رأس و بریون و آنتونیونیو فرانسیسکو زیبا را به‌عنوان سرپرست آن بگمارد - بریون در شاخه‌ی نظامی و زیبا در بخش سیاسی. اما پیار، یعنی همان کسی که پیش‌تر یک‌بار تهدید کرده بود که بولیوار را در برابر یک دادگاه نظامی محاکمه کند، «ناپلئون فراری» را از طعنه‌های خود درامان نگذاشت، و بولیوار سرانجام طرح سربه‌نیست کردن او را پذیرفت. با اتهام توطئه علیه سفیدپوستان و علیه جان بولیوار و رؤبای تصرف قدرت عالی، پیار در مقابل شورای جنگ به ریاست بریون محاکمه و محکوم به مرگ شد و در ۱۶ اکتبر ۱۸۱۷ تیرباران شد. مرگ او مارینو را وحشت‌زده کرد. او با آگاهی کامل از بی‌مقدار بودن خود در غیاب پیار، در یک نامه‌ی خفت‌آور، به‌طور علنی دوست مقتول خود را به باد انتقاد گرفت، تلاش‌های خود برای رقابت با آزادگر را تقبیح کرد، و خود را به پای بزرگواری پرتوان بولیوار افکند.

فتح گیانا توسط پیار وضعیت را به نفع میهن‌دوستان به‌کلی تغییر داد. آن ایالت واحد بیش از مجموعه‌ی ۷ ایالت دیگر و نزوئلا منابع در اختیار آنها قرار داد. بنابراین، انتظار می‌رفت کارزار جدیدی که بولیوار در یک بیانیه اعلام کرده بود به اخراج اسپانیایی‌ها منجر شود. این نخستین بولتن که عقب‌نشینی برخی از گروه‌های تجسسی

اسپانیا از کالابازو را به‌عنوان «فرار ارتش‌ها در مقابل نیروهای پیروزمند ما» توصیف کرده بود، برای فرونشاندن این امیدها طراحی نشده بود. او در برابر حدود ۴هزار اسپانیایی، که موریو هنوز تاثیری بر محل درگیری آنها نگذاشته بود، بیش از ۹هزار نفر را بسیج کرد که به‌خوبی مسلح و مجهز بودند، و به حد وفور تمام وسایل ضروری جنگی را در اختیار داشتند. با وجود این، در اواخر ماه مه ۱۸۱۸، حدوداً در ۱۲ نبرد شکست خورد و کلیه‌ی ایالت‌های قسمت شمالی اورینوکو را از دست داد. نیروهای برتر پراکنده شده‌اش، همواره در ریزه‌کاری‌ها ناموفق بودند. او با سپردن اداره‌ی جنگ به پائز و سایر زیردستان خود، به آنگوستورا پناه برد. فرار از پس فرار. به‌نظر می‌رسید همه‌چیز به سمت ویرانی کامل پیش می‌رود. در این حساس‌ترین لحظه، خوش‌اقبالی ترکیب جدیدی از تصادفات بار دیگر چهره‌ی/امور را تغییر داد. او در آنگوستورا با سانتاندر، اهل گراندادی جدید، ملاقات کرد. او به بولیوار التماس می‌کرد که برای تهاجم به آن اقلیم که مردمانش آماده‌ی قیامی عمومی علیه اسپانیایی هستند، منابعی در اختیارش بگذارد. او تاحدی با این درخواست موافقت کرد. این درحالی بود که کمک‌های نیرومندی از مردان، کشتی‌ها و مهمات جنگی از انگلستان، و افسران انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و لهستانی به آنگوستورا سرازیر شدند. سرانجام دکتر ژرمن روسیو که از سرنوشت رو به زوال انقلاب آمریکای جنوبی نگران شده بود، قدم به پیش گذاشت. او با قبضه کردن ذهن بولیوار او را وادار کرد که در ۱۵ فوریه ۱۸۱۹ یک مجلس ملی تشکیل دهد، که صرف نام چنان مجلسی به‌حدی قدرت‌مند بود که به ایجاد یک ارتش حدوداً ۱۴هزار نفری منجر شده، و بولیوار را قادر ساخت که حمله را از نو آغاز کند.

افسران خارجی به او پیشنهاد کردند که طرح قصد حمله به کاراکاس و رهایی ونزوئلا از یوغ اسپانیایی‌ها را روشن کند، و بدین‌سان موریو را مجبور کند که گراندادی جدید را تضعیف کند و نیروهای خود را روی ونزوئلا متمرکز کند، درحالی‌که بولیوار باید به‌طور ناگهانی به‌سوی غرب چرخش کرده، با چریک‌های سانتاندر متحد شده و عازم بوگوتا شود. او پس از معرفی زیا به‌عنوان رئیس مجلس و معاون رئیس‌جمهور در غیاب خود، برای اجرای این طرح در ۲۴ فوریه ۱۸۱۰ آنگوستورا ترک کرد. آنها توسط مانورهای پائز، موریو و لا توره در آچاگواس ازهم پاشیدند، و چنانچه بولیوار بین سربازان

خود و پائز و موریو درگیری مستقیم ایجاد کرده بود، منهدم می‌شدند. به این ترتیب، پیروزی‌های پائز به اشغال ایالت باریما منجر شد که راه بولیوار به سوی گرانادای جدید را باز کرد. با تدارکات همه‌جانبه‌ی سانتاندر، قوای خارجی که به‌طور عمده از انگلیسی‌ها تشکیل شده بود، با پیروزی‌های پی‌درپی در یکم و بیست‌وسوم ژوئیه، و ۷ اوت در تونگا، سرنوشت گرانادای جدید را تعیین کردند. بولیوار در ۱۲ اوت پیروزمندانه وارد بوگوتا شد، درحالی‌که با خیزش کلیه‌ی ایالت‌های گرانادا علیه اسپانیایی‌ها، آنها خود را در شهر مستحکم شده‌ی موپاکس محصور کردند.

پس از سامان دادن مجلس گرانادا در بوگوتا و انتصاب ژنرال سانتاندر به‌عنوان فرماندهی کل قوا، بولیوار عازم پامپولونا شد و در آن‌جا دو ماه را در جشنواره‌ها و مجالس رقص گذراند. او در سوم نوامبر به مونتگال ونزوئلا وارد شد، و در آنجا رؤسای میهن‌دوست منطقه را حول نیروهای خود گردآوری کرد. با خزانه‌ای ۲ میلیون دلاری که از اهالی گرانادای جدید به زور ستانده بود، و با قوایی ۹ هزار نفره که یک‌سوم آن از انگلیسی‌ها، ایرلندی‌ها، هانوری‌های بسیار باانضباط و سایر خارجی‌ها تشکیل شده بود، او اکنون با دشمنی روبرو بود که از تمام منابع محروم شده و نیروهایش به ۴ هزاروپانصد نفر کاهش یافته بود که دوسوم آن‌ها بومی بودند، و از این‌رو، قابل اعتماد اسپانیایی‌ها نبودند. موریو از سن فرناندو دو آپوره به سن کارلوس عقب‌نشینی کرده بود. بولیوار او را تا کالابوزو دنبال کرده بود، به‌طوری‌که دو کمپ متخاصم فقط ۲ روز با یک‌دیگر فاصله داشتند. اگر بولیوار قاطعانه پیش‌روی می‌کرد، سربازان اروپایی او به‌تنهایی می‌توانستند اسپانیایی‌ها را تارومار کنند، اما او ترجیح داد جنگ برای ۵ سال دیگر به درازا بکشد.

مجلس آنگوستورا در اکتبر ۱۸۱۹ زئا را که توسط او منصوب شده بود مجبور به استعفا کرد و آریسمندی را جانشین او کرد. بولیوار پس از دریافت این خبر ناگهان لژیون خارجی خود را راهی آنگوستورا کرد و آریسمندی که فقط ۶۰۰ نیروی بومی در اختیار داشت را به جزیره‌ی مارگاریتا تبعید کرد، و سمت زئا را به او بازگرداند. دکتر روسیو که او را شیفته‌ی چشم‌انداز قدرتی مرکزی کرده بود، او را هدایت کرد با اعلام «جمهوری کلمبیا» که شامل گرانادای جدید و ونزوئلا بود، برای این دولت جدید قانونی اساسی منتشر کند که توسط روسیو، نگاشته شده بود و با تأسیس یک مجلس مشترک

برای هردو ایالت موافقت کند. او در ۲۰ ژانویه ۱۸۲۰ بار دیگر به از سن فرناندو دو آپوره بازگشت. عقب‌نشینی ناگهانی لژیون خارجی که ۱۰ برابر نفرت کلمبیایی‌ها وحشت اسپانیایی‌ها را برمی‌انگیختند، به موریو فرصت جدیدی داد تا به گردآوری نیروهای کمکی اقدام کند، درحالی‌که خبر آغاز یک لشکرکشی مهیب از اسپانیا به رهبری اودانل به روح فرونشین شده‌ی اسپانیایی‌ها قوت بخشید. صرف‌نظر از نیروهای بسیار برتر بولیوار، او در طی کارزار ۱۸۲۰ هیچ دستاوردی نداشت. در همین حال از اروپا خبر رسید که انقلاب در ایسلا دو لیون لشکرکشی اودانل را مجبور به توقف کرده بود. ۱۵ ایالت از ۲۲ ایالت گرانادای جدید به حکومت کلمبیا پیوسته بودند، و اسپانیایی‌ها فقط در دژ کارتاگنا و تنگه‌ی پاناما مهار شده بودند. در ونزوئلا از ۸ ایالت، ۶ ایالت از قوانین کلمبیا تبعیت کردند. در چنین اوضاع و احوالی بود که بولیوار به خود اجازه داد توسط موریو اغوا شود و در ۲۵ نوامبر ۱۸۲۰ وارد مذاکره شود، که ماحصل آن در تروکسیو آتش‌بسی ۶ ماهه بود. با اینکه مجلس به‌صراحت انعقاد هر نوع قراردادی را با اسپانیایی‌ها که استقلال جمهوری را به رسمیت نشناسد منع کرده بود، در این آتش‌بس هیچ اثری از جمهوری کلمبیا نبود.

موریو که مشتاق ایفای نقشی در اسپانیا بود، با واگذار کردن فرماندهی کل قوا به میگل دو لا توره، در ۱۷ دسامبر عازم پوئرتو کابیو شد. بولیوار طی نامه‌ای به لا توره اطلاع داد که پس از انقضای ۳۰ روزه، خصومت‌ها از سر گرفته خواهد شد. اسپانیایی‌ها در کارابوبو، دهکده‌ای که در نیمه‌ی راه بین سن کارلوس و والنسیا واقع شده بود، مواضع قدرت‌مندی داشتند. اما لا توره به‌جای آن‌که تمام قوای خود را در آن‌جا متحد کند، فقط یک هنگ متمرکز کرده بود که شامل ۲ هزار و پانصد پیاده‌نظام و هزار و پانصد سواره‌نظام بود، درحالی‌که بولیوار ۶ هزار پیاده‌نظام داشت که شامل لژیون هزار و صد نفره‌ی انگلیسی‌ها بود، و ۳ هزار سواره‌نظام زیر فرماندهی پائز در اختیار داشت. موقعیت دشمن چنان وحشتناک به‌نظر می‌رسید که بولیوار به شورای جنگ پیشنهاد یک آتش‌بس جدید داد، که توسط افسران او رد شد. پائز در رأس ستونی که به‌طور عمده از لژیون انگلیسی تشکیل شده بود، از یک راه فرعی، سمت راست دشمن را دور زد، که پس از انجام موفقیت‌آمیز این مانور، توره اولین اسپانیایی بود که فرار را برقرار ترجیح

داد، و بدون توقف به پورتو کابو رسید، و خود را با بقایای سربازانش در آن جا محصور کرد. خود پورتو کابو نیز با پیش‌روی سریع ارتش پیروزمند تسلیم می‌شد، اما بولیوار با خودنمایی در والنسیا و کاراکاس وقت تلف کرد. در ۲۱ سپتامبر ۱۸۲۱، دژ مستحکم کارتاگانا تسلیم سانتاندر شد. آخرین ضربه‌شصت مسلحانه در ونزوئلا، عملیاتی دریایی در ماکاریبو در اوت ۱۸۲۳، و تسلیم اجباری پورتو کابو در ژوئیه ۱۸۲۴، هردو کار پادیدا بودند. انقلاب ایسلا دو لیون که از آغاز لشکرکشی اودانل جلوگیری کرد، و یاری لژیون بریتانیا، آشکارا کفه‌ی ترازو را به نفع کلمبیایی‌ها سنگین کرد.

مجلس کلمبیا در ژانویه ۱۸۲۱ در کوکوتا نشست خود را آغاز کرد و در ۳۰ اوت یک قانون اساسی جدید منتشر کرد، و پس از آن که بولیوار باردیگر تظاهر به استعفا کرد، قدرت‌های او را تجدید کرد. او پس از امضای قانون اساسی جدید، اجازه‌ی مرخصی گرفت تا کارزار کیتو (۱۸۲۲) را به راه اندازد. با اخراج اسپانیایی‌ها پس از خیزش عمومی تنگه‌ی پاناما، آنها در کیتو مستقر شده بودند. این کارزار که به الحاق کیتو، پاستو و گویاکیول به کلمبیا منجر شد، برحسب ظاهر به رهبری بولیوار و ژنرال سوکر انجام شد، اما پیروزی‌های اندک سپاه آنها به کل مدیون افسران انگلیسی مانند سرهنگ سندز بود. در طی کارزارهای ۱۸۲۲-۱۸۲۳ علیه اسپانیایی‌ها در مناطق شمالی و جنوبی پرو، او دیگر لازم نمی‌دانست ظاهر مسند ژنرالی را حفظ کند، و با واگذار کردن کل وظیفه‌ی نظامی به ژنرال سوکر، به ورود پیروزمندانه به مناطق الحاقی، صدور بیانیه‌ها و اعلام قوانین مؤسس بسنده کرد. او با دخالت محافظ شخصی خود آرای مجلس لیما را به نفع خود تغییر داد و باعث شد آن مجلس در ۱۰ فوریه ۱۸۲۳ دیکتاتوری را به او منتقل کند. او با تهدید به استعفا، انتخاب مجدد خود به‌عنوان رئیس جمهور کلمبیا را تضمین کرد. پس از به رسمیت شناختن دولت جدید توسط انگلستان، و تسخیر ایالت‌های شمالی پرو توسط سوکر و امتحان کردن آنها در یک جمهوری مستقل زیر نام بولیوار، جایگاه او تقویت شد. در آن ایالت‌ها که سرنیزه‌های سوکر حکمفرما بود، بولیوار با معرفی «نظام‌نامه بولیویایی» به تقلید از *نظام‌نامه ناپلئونی*^۲، به تمایلات خود به کسب قدرتی

^۲ نظام‌نامه یا «گُد» ناپلئونی اشاره به قوانینی است که در ۱۸۰۴ در فرانسه وضع شد که طبق آن نظام فئودال الغاشد و دهقانان را از نظام سرواژ آزاد کرد. (م.)

مستبدانه گستره‌ای همه‌جانبه داد. نقشه‌ی او این بود که آن نظام‌نامه را از بولیوی به پرو و از پرو به کلمبیا منتقل کند تا ایالت‌های قبلی را زیر کنترل قوای کلمبیا نگه‌دارد، و کلمبیا را زیر نفوذ لژیون خارجی و سربازان پرو. او با استفاده از زور، توأم با دسیسه، دست‌کم برای چند هفته در تحمیل نظام‌نامه به پرو واقعاً توفیق حاصل کرد. اکنون به‌عنوان رئیس‌جمهور و آزادسازنده‌ی کلمبیا، دیکتاتور پرو، و پدرخوانده‌ی بولیوی، به اوج شهرت رسیده بود. اما در کلمبیا بین سانتالیست‌ها یا بولیواربست‌ها و فدرالیست‌ها نزاعی خصمانه درگرفته بود، که زیر چنین عنوانی دشمنان هرج‌ومرج نظامی با رقبای نظامی بولیوار متحد شده بودند. مجلس کلمبیا به تحریک او علیه پائز، معاون رئیس‌جمهور ونزوئلا، ایراد اتهام کرد. پائز به‌طور علنی شورید، عملی که مخفیانه توسط خود بولیوار تغذیه و ترغیب شده بود. او خواستار این شورش بود، چراکه بهانه‌ای فراهم می‌کرد تا قانون اساسی را ملغی و دیکتاتوری خود را تجدید کند. او علاوه بر محافظ شخصی‌اش، در بازگشت به پرو، ۱۸۰۰ پرویی را ظاهراً علیه شورشیان فدرالیست رهبری کرد. اما هنگام ملاقات پائز در پورتو کابییو، نه فقط فرماندهی او در ونزوئلا را تصدیق کرد، و با صدور بیانیه‌ای تمام شورشیان را عفو کرد، بلکه آشکارا نقش آنها را عهده‌دار شد و طرفداران قانون اساسی را نکوهش کرد. او در ۲۳ نوامبر ۱۸۲۶ با صدور فرمانی قدرت‌های دیکتاتوری را به‌دست گرفت.

در سال ۱۸۲۶، که تاریخ افول قدرت او را رقم می‌زند، بولیوار نقشه کشید تا در پاناما مجلسی تشکیل دهد با هدف ظاهری تأسیس یک نظام‌نامه‌ی بین‌المللی جدید دموکراتیک. نمایندگان تام‌الاختیاری از کلمبیا، برزیل، لاپلاتا، بولیوی، مکزیک، گواتمالا و غیره به آنجا آمدند. هدف واقعی او استقرار یک جمهوری فدراتیو در سراسر آمریکای جنوبی بود که زیر سلطه‌ی دیکتاتوری او وضع شود. درحالی‌که او با چنین اقدامی خواستار واقعیت بخشیدن به رؤیاهای خود برای الصاق نیمی از جهان به‌نام خود بود، قدرت واقعی او به‌سرعت درشرف خارج شدن از چنگش بود. قوای کلمبیا در پرو پس از مطلع شدن از سازواره‌ی او برای ارائه‌ی نظام‌نامه‌ی بولیوی، قیامی خشونت‌آمیز را ترویج کردند. پرویی‌ها ژنرال لامار را به ریاست جمهوری انتخاب کردند، و به قوای بولیوی کمک رساندند تا قوای کلمبیا را بیرون کنند و حتی جنگی پیروزمندانه علیه کلمبیا

به‌راه اندازند. این جنگ به پیمانی ختم شد که کلمبیا را به محدوده‌های اولیه‌ی آن کاهش داده، برابری دو کشور را قید کرده، و بدهی‌های آنها را تفکیک کرد. مجلس اوکانا که در ۲ مارس ۱۸۲۸ به‌منظور تغییر قانون اساسی به نفع قدرت خودسرانه‌ی بولیوار برگزار شده بود، با نطقی مفصل توسط او شروع شد که بر ضرورت امتیازات جدیدی برای قدرت اجراییه اصرار می‌ورزید. اما هنگامی که معلوم شد طرح متمم قانون اساسی با تغییراتی مهم نسبت به شکل اولیه‌ی آن از این همایش خارج خواهد شد، دوستان او کرسی‌های خود را ترک کردند، که به‌موجب آن مجلس از حد نصاب خارج، و در نتیجه، منقرض شد.

از یک نقطه‌ی روستایی که فرسنگ‌ها با اوکانا فاصله داشت، او یک بیانیه‌ی دیگر منتشر کرد. او با تظاهر به خشم از اقدام دوستان خود، و هم‌هنگام حمله به نشست مجلس، به ایالت‌ها فراخوان داد تا به اقداماتی اضطراری متوسل شوند، و اعلام آمادگی کرد که به کلیه‌ی قدرت‌هایی که نثار او کنند تن خواهد داد. زیر فشار سرنیزه، مجالس کاراکاس، کارتاگانا و بوگوتا – که او در آنجا اقامت گزیده بود – مجدداً به او قدرتی دیکتاتوری تفویض کردند. او از اقدام به ترور در اتاق خوابش در بوگوتا جان سالم بدر برد، چون در تاریکی از پنجره‌ی بالکن بیرون پرید، و زیر یک پُل پنهان شد. نجات یافتن او باعث شد که برای مدتی نوعی تروریسم نظامی ایجاد کند. اما با این‌که سانتاندر در توطئه علیه او شرکت کرده بود، بولیوار به او صدمه نزد ولی ژنرال پادیلرا را به قتل رساند، کسی که جرمش ابدأ ثابت نشده بود، اما مرد رنگین‌پوستی بود که از توان مقاومت برخوردار نبود.

در سال ۱۸۲۹ فرقه‌های خشونت‌گری جمهوری را به آشوب کشانده بودند. بولیوار در یک درخواست جدید از شهروندان دعوت کرد که جهت اراییه‌ی تغییر در قانون اساسی، صراحتاً خواسته‌های خود را ابراز کنند. مجمعی از افراد سرشناس کاراکاس به درخواست او پاسخ دادند. آنها جاه‌طلبی او را محکوم کرده، ضعف مدیریت او را برملا کرده، و با اعلام جدایی ونزوئلا از کلمبیا، پائز را در راس جمهوری گماشتند. سنای کلمبیا در کنار بولیوار ایستاد، اما شورش‌های دیگری در نقاط مختلف رخ داد. او که برای پنجمین بار استعفا داده بود، در ژانویه‌ی ۱۸۳۰ باردیگر سمت ریاست جمهوری را پذیرفت، و با ترک بوگوتا، به‌نام مجلس کلمبیا به جنگ با پائز اقدام ورزید. او در اواخر

مارس ۱۸۳۰ در رأس ۸ هزار نفر با پیش‌روی به‌سوی کاراکوتا که تمرّد کرده بود، آنجا را تسخیر کرد. او سپس عازم ماراکایبو شد، جایی که پائز با ۱۲ هزار سرباز در موقعیتی قوی در انتظار او بود. او به‌محضی که فهمید پائز با جدیت قصد جنگ دارد، شجاعت خود را ازدست داد. او حتی برای لحظه‌ای به‌فکر تبعیت از پائز و اقدام علیه مجلس افتاد. اما نفوذ حامیان او در مجلس ناپدید شده بود، و او مجبور به استعفا شد. به او اخطار داده شد که باید پای حرف خود بایستد، و به‌شرطی که به یک کشور خارجی برود، یک مستمری سالانه دریافت خواهد کرد. به این ترتیب، او در ۲۷ آوریل ۱۸۳۰ استعفای خود را به مجلس تقدیم کرد. اما به امید کسب مجدد قدرت با وساطت حامیان خود، توأم با شکل‌گیری واکنش علیه هواکیم موسکورا، رئیس‌جمهور جدید کلمبیا، او با ترندهای گوناگون، بوگوتا را بسیار آهسته ترک کرد، تا سفر خود به سن پدرو را تا پایان سال ۱۸۳۰ به تأخیر اندازد. اما به‌طور ناگهانی درگذشت.

آنچه در زیر می‌آید، توصیفی از اوست که دو‌کودرای هولستین^۳ به تصویر کشیده است:

«سیمون بولیوار ۱۶۲ سانتیمتر قد دارد. صورتش دراز، گونه‌هایش تورفته، و رنگ چهره‌اش قهوه‌ای روشن است. چشم‌های متوسط او در اعماق سرش با موهایی کم‌پشت فرورفته است. سبیل‌هایش به او ساحتی تیره و وحشی می‌دهد، به‌ویژه هنگامی که در هیجان است. کل اندام او لاغر و نحیف است. او ظاهری ۶۵ ساله دارد. هنگام راه رفتن، بازوان او در حرکتی مداوم هستند. او نمی‌تواند راه درازی را طی کند چون زود خسته می‌شود. او ننوی خود را دوست دارد. روی آن می‌نشیند یا چرت می‌زند. او یکپهلو کینه‌توز می‌شود، و بی‌درنگ دیوانه شده، خود را به روی ننو پرتاب می‌کند، و به اطرافیان خود دشنام و ناسزا می‌گوید. او دوست دارد در غیبت افراد به آنها گوشه‌کنایه بزند. فقط ادبیات آبکی فرانسوی می‌خواند. سواری جسور است و به والس علاقه‌ی شدید دارد. از صدای خودش و بالا بردن جام خوشش می‌آید. در مواجهه با ناملایمات و فقدان کمک از خارج، کاملاً عاری از شور و عصبانیت است. آنگاه ملایم، صبور، رام و حتی مطیع

^۳ کتاب «خاطرات سیمون بولیوار» (م).

می‌شود. او بسیاری از عیوب خود را زیر مردی مؤدب که به اصطلاح در بوموند تحصیل کرده است می‌پوشاند. در ظاهرسازی، تقریباً استعدادی آسیایی دارد و بشریت را بهتر از توده‌های کشور خود درک می‌کند.»

با فرمان مجلس گرانا‌دای جدید، بقایای او در سال ۱۸۴۲ به کاراکاس منتقل شد، و بنای یادبودی به افتخار او ساخته شد.

منبع:

مجموعه آثار مارکس، انگلس، به انگلیسی، جلد ۱۸، صص. ۲۳۳-۲۱۹